

بررسی تطبیقی جاودانگی تناسخی نفس در اسلام و مسیحیت

محمد تقی یوسفی^۱

چکیده

جاودانگی نفس مسأله‌ای است که با یکی از آموزه‌های بنیادین ادیان ابراهیمی (به‌ویژه اسلام و مسیحیت)، یعنی معاد و زندگی پس از مرگ گره می‌خورد. یکی از فرض‌های بقای نفس جاودانگی تناسخی، نفوس انسانی است که در اصطلاح مشهورش، دست‌کم به دو معنا به کار می‌رود: معنای نخست، سیر نفس در چرخه تناسخی ابدان است. معنای دوم عبارت است از تناسخ در ساختار معاد جسمانی؛ به این صورت که نفس در آخرت و رستاخیز هم مانند حیات دنیوی دارای بدنی عنصری مناسب با حیات اخروی خواهد بود. در این مقاله که به روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع اصلی و متون دینی مسیحیت و اسلام تدوین شده است به خوبی اثبات می‌شود که هم مسیحیت و هم اسلام در رد معنای چرخه تناسخ و جایگزینی آن به جای معاد هماهنگ هستند؛ همچنان‌که متکلمان مسیحی و مسلمان نیز در دفع آن هم‌نظرند. ولی ظهور آیات فروانی از کتاب مقدس و قرآن کریم و همچنین روایات ماثور از انبیاء و اوصیای الهی، در تحقق معاد جسمانی به جسم عنصری است؛ یعنی معاد جسمانی در ساختار تناسخ ملکی شکل می‌گیرد.

واژگان کلیدی: تناسخ، جاودانگی تناسخی، معاد جسمانی، رستاخیز، اسلام، مسیحیت.

مقدمه

معاد و رستاخیز یکی از آموزه‌های مهم ادیان، به‌ویژه ادیان ابراهیمی است که با مبحث فناپذیری و جاودانگی نفس انسان ارتباط تنگاتنگ دارد. به‌گونه‌ای که می‌توان این دو بحث را دو روی یک سکه دانست؛ زیرا اعتقاد به معاد بدون باور به جاودانگی نفس، تصویر معقولی ندارد، هرچند جاودانگی نفس با فرض‌های دیگری غیر از معاد و رستاخیز هم سازگاری دارد. بر این اساس، برخی بر آنند که بقای تناسخی نفس می‌تواند یکی از آن فرض‌های معقول باشد که برخی از پیروان ادیان را بر آن داشته تا به آن گرایش پیدا کرده و حتی آن را در باورهای دینیشان قرار دهند.

در این مقاله تلاش ما بر این است که با طرح فرض بقای تناسخی، دیدگاه مسیحیت و اسلام را در این زمینه جویا شویم. پیش از ورود به اصل بحث، به توضیح اجمالی برخی از واژه‌ها می‌پردازیم:

تناسخ

تناسخ دارای دو اصطلاح ملکی و ملکوتی است که به‌اختصار به تعریف هر یک می‌پردازیم و سپس اقسام تناسخ ملکی را بیان خواهیم کرد:

۱. تناسخ ملکی

از تناسخ ملکی که به آن تناسخ منفصل، انفصالی، ظاهری، انتقالی گویند و در زبان انگلیسی با واژه‌های *Metempsychosis* و *Transmigration, Reincarnation* به آن اشاره می‌شود، تعریف‌های متفاوتی شده که جامع همه آنها به‌طور اجمالی عبارت است از: «روح پس از جدا شدن از بدنی، به بدن دیگر کوچ کند». از این رو می‌توان تعریف ذیل را با کمی مسامحه، قدر جامع تعریف‌های متفاوت دانست: انتقال روح انسان از یک بدن به بدن دیگر (ر.ک: بستانی، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۲۴؛ فیوجو، ۱۴۱۹ق، ج ۷، ص ۲۰۴). تذکر این نکته لازم است که منظور از بدن دیگر این نیست که این بدن جدید از اجزای بدن قبلی نباشد. بلکه اگر کسی بمیرد و روحش جدا شود و به خاک تبدیل

گردد ولی دوباره ساخته شود و همان روح به آن تعلق گیرد، تناسخ ملکی خواهد بود؛ چون بدن ساخته شده فعلیت و تشخیص جدیدی غیر از فعلیت و تشخیص قبلی دارد.

۲. تناسخ ملکوتی

انتقال نفس به بدنی مثالی مناسب با صفات و افعال دنیوی شخص که در حیات اخروی تجسم می‌یابد. این بدن مثالی در واقع شکل باطنی ملکات نفسانی است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۲۳۲). هرچند نام تناسخ بر این قسم نهاده‌اند، ولی مراد ما در این مقاله چنین اصطلاحی نیست بلکه تناسخ ملکی مورد نظر ماست.

انواع تناسخ ملکی

تناسخ ملکی در یک تقسیم به سه نوع تنوع می‌یابد؛ تناسخ نزولی، صعودی و متشابه. تناسخ نزولی عبارت است از انتقال روح از بدن اشرف به بدنی اُخس؛ مثلاً روحی که در بدن انسان بوده، وارد بدن حیوان و یا نبات و یا جماد شود. تناسخ صعودی یعنی انتقال روح از بدنی اُخس به بدنی اشرف؛ مانند اینکه روح حیوانی وارد بدن انسان شود. در نهایت، "تناسخ متشابه" انتقال روح از بدنی به بدن هم‌عرض دیگر است؛ مثلاً نفس از بدن انسانی به بدن انسان دیگری وارد شود و یا از بدن حیوانی به بدن حیوان دیگر انتقال یابد (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۹، ص ۴ و ۸).

مقسم تقسیم مزبور روحی است که به بدن دیگر منتقل می‌شود؛ خواه روح حیوان باشد یا انسان. در حالی که گاهی در تناسخ، تنها به روح انسان توجه دارند. از این رو تقسیم دیگری شکل می‌گیرد که عبارت است از: نسخ (تناسخ)، مسخ (تماسخ)، فسخ (تفاسخ) و رسخ (تراسخ). نسخ یعنی انتقال روح انسان از بدن انسانی به بدن انسان دیگر. مسخ یعنی انتقال روح انسان از بدن انسانی به بدن حیوان. فسخ به معنای انتقال روح انسان از بدن انسانی به بدنه گیاه و در نهایت، رسخ انتقال روح انسان از بدنش به بدنه جماد است (ر.ک به: حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۹، ص ۸۱۳).

۱. پیشینه

تناسخ (Metempsychosis) که تعبیر دیگری از آموزه انتقال (transmigration) روح است، به‌عنوان یک عقیده عمومی در بسیاری از سیستم‌های اندیشه فلسفی و باورهای مذهبی در فضاهای وسیع جغرافیایی و تاریخی مطرح است. به دیگر سخن، اعتقاد به تناسخ از دیرباز در میان ملل و اقوام گوناگون مطرح بوده است؛ به‌گونه‌ای که تقریباً در طول تاریخ بشر همیشه گروه یا گروه‌هایی بوده‌اند که به تناسخ باور داشته‌اند. برخی آن را از اعتقاداتی دانسته‌اند که علاوه بر جنوب شرق آسیا، در اروپا نیز رواج دارد (ر.ک به: عثمان‌بک، ۱۴۲۳ق، ص ۹)؛ تاجایی که حتی برخی آن را به همه مذاهب



فکری نسبت داده‌اند (شهرستانی، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۲۵۵؛ صدرالدین شرازی، ۱۳۶۰ الف، ص ۲۳۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۴۹؛ ناس، ۱۳۷۳، ص ۱۵۵). بررسی بیشتر سیر تاریخی تناسخ را به مجالی دیگر می‌سپاریم (ر.ک به: یوسفی، ۱۳۸۸، ص ۵۴-۶۲).

البته موضوع مقاله (یعنی "جاودانگی تناسخی نفس در اسلام و مسیحیت" سابقه‌ای ندارد. بلکه باید از متون دینی، یعنی کتاب و سنت و متن کتاب مقدس مسیحیان (عهدین) استخراج شود که در این مقاله به آن پرداخته شده است.

۲. آموزه تناسخ در مسیحیان و مسلمانان

در میان مسیحیان پیش و پس از قرون وسطی، می‌توان رد پای این آموزه را در باور برخی از فرقه‌های مسیحی پیدا کرد. به‌عنوان نمونه، باسیلیدیس به آموزه تناسخ باور داشت؛ آموزه‌ای که توجیهی نسبتاً معقول درباره سختی‌هایی بود که ستمکاران بر مظلومین روا دارند تا کفار گناهان آنان در حیات پیشین باشد (Edwards, 2002). در قرون وسطی نیز کاتارها^۱ به تناسخ باور داشتند. آنان تناسخ را جایگزین رستاخیز جسمانی دانسته و افراد شرور را محکوم به تولد دوباره در قالب حیوانات می‌دانستند. بازتاب چنین باوری، تحریم خوردن گوشت و فرآورده‌های حیوانی بود که سبب می‌شد آنان به گیاه‌خواری روی آورند. چنین باوری اتهام ارتداد آنان را از سوی کلیسا در پی داشت (Russell, 2001).

برخی از تناسخی‌ها با استناد به آیاتی از قرآن کریم، اسلام را طرفدار تناسخ دانسته و از آیات مزبور، ادله به‌ظاهر محکمی برای دیدگاه خود ساخته‌اند (ر.ک به: یوسفی، ۱۳۸۸، ص ۹۳-۱۱۱). البته آموزه تناسخ کم‌وبیش در برخی از فرقه‌های اسلامی وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم؛ مثلاً «اهل حق» از تناسخ به دون دون^۲ یا «دونادون» تعبیر کرده و برآنند که ارواح انبیا در بدن بزرگان آنها وارد شده است. «دروزی‌ها» نیز به تناسخ و تقمص اعتقاد دارند. «نمیریه» به تبع نمیری به تناسخ اعتقاد داشته و افزون بر آن، معتقدند که خداوند در نمیری حلول کرده است. از طایفه‌ای به نام «خرمیه» نیز نام برده می‌شود که به تناسخ باور دارند (ر.ک به: بردی‌الاتبکی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۶۸-۱۶۹؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۲، ص ۳۶۹). «قادیانیه» را نیز پیروان تناسخ دانسته‌اند؛ زیرا میرزا غلام‌احمد قادیانی - رئیس این فرقه - معتقد بود که روح عیسی پس از مرگ سه بار در دنیا ظاهر خواهد شد. یک‌بار در بدن پیامبر اکرم ﷺ، یک‌بار در بدن میرزا و بار دیگر در آخرالزمان (ر.ک به: یوسفی، ۱۳۸۸، ص ۶۲-۶۳).

۱. کاتارها (Cathars) از مهم‌ترین فرقه‌های بدعت‌آمیز مسیحی در قرن سیزدهم میلادی است که فرقه‌ای ثنوی‌گرا و متأثر از عقاید گنوسی، به‌ویژه متأثر از مانویت بود.

برخی نویسندگان هندی، دانشمندان اسلامی را نیز متأثر از اصل تناسخ هندوان می‌دانند. تاراچند می‌نویسد:

«شیخ شهاب‌الدین سهروردی معتقد بود که روح انفرادی همواره در حال تکامل است و بدون توقف در تلاش است که به کمال اشراق و جذبه نایل آید. حتی مرگ هم آن را از تلاش باز نمی‌دارد. آن زمان که جسم خاکی نابود می‌گردد، در جسم دیگری حلول می‌کند» (تاراچند، ۱۳۷۴، ص ۱۱۲).

البته در اینکه آیا شیخ اشراق به تناسخ باور دارد یا خیر، نیاز به تحقیق بیشتری دارد که به نظر ما وی تنها به بعضی از اقسام تناسخ تمایل نشان می‌دهد. ولی در نهایت درباره آن قسم هم توقف می‌کند (ر.ک به: یوسفی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۷-۱۱۸).

۳. جاودانگی تناسخی نفوس

جاودانگی تناسخی دست‌کم به چند معنا به‌کار می‌رود:

یک) سیر نفس در چرخه تناسخی ابدان: نفس پس از مرگ جاودانه است و جاودانگی اش به‌صورت تناسخی است. بر این اساس، نفس یک سلسله توالد و تجدید حیات را طی می‌کند و پیاپی از عالمی به عالم دیگر در می‌آید که در کسوت هر حیات دوره‌ای را پشت‌سر گذاشته و سرانجام در زمان دیگر، بار دیگر به پیکری دیگر منتقل شده و جامه نوین می‌پوشد و این ادوار توالد پی‌درپی در یک سلسله بی‌انتهای ابد الدهر ادامه می‌یابد (افلاطون، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۵۴۴-۵۴۵؛ ر.ک به: ناس، ۱۳۷۳، ص ۱۵۵؛ سبزواری، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۶۹).

دو) تناسخ نفس از بدن عنصری به مثالی: نفس پس از مرگ در بدنی مثالی قرار می‌گیرد و سیر او در عالم برزخ با بدن مثالی است. بر این اساس، یکی از مصادیق تناسخ که انتقال از بدنی عنصری به بدنی مثالی است، در برزخ شکل می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که این بدن تا ابد همراه انسان خواهد بود. البته اینکه آیا این بدن پس از مرگ برای نفس حاصل شده یا قبل از آن در حیات دنیوی هم با او بوده، قابل بررسی است که مجال دیگری می‌طلبد.

ملاصدرا در یکی از تعریف‌هایش از تناسخ چنین می‌گوید: «التناسخ انتقال النفس الشخصیة من بدن الی بدن سواء كان البدن عنصریاً أو فلكیاً أو برزخیاً»؛ تناسخ عبارت از آن است که روح شخصی، خواه عنصری باشد، خواه فلکی و خواه برزخی، به بدن عنصری، فلکی یا برزخی دیگر منتقل شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰ الف، ص ۱۴۸). بر این اساس، یکی از مصادیق تناسخ آن است که نفس از بدن عنصری به بدن مثالی منتقل شود.

سه) تناسخ در ساختار معاد جسمانی: نفس همچنان‌که در دنیا با بدن عنصری بوده، در آخرت و

رستاخیز نیز بدنی شکل می‌گیرد که نفس انسان در آن بدن قرار می‌گیرد؛ خواه آن بدن از ذرات بدن عنصری دنیوی او ساخته شود و خواه بدن عنصری دیگری که مناسب حیات اخروی است برای او ساخته شود.

با توجه به سه معنای ذکر شده، اینک به دیدگاه منابع اصلی مسیحیت و اسلام درباره هر یک می‌پردازیم.

سیر نفس در چرخه تناسخی ابدان

در متون اصلی مسیحیت (یعنی کتاب مقدس)، هیچ نشانه روشنی بر آموزه جاودانگی نفس به صورت چرخه تناسخ وجود ندارد. هرچند برخی از فرقه‌های مسیحی که پیش از این اشاره شده به آن باور دارند، ولی این دیدگاه انحرافی در مسیر مسیحیت است که هیچ شاهدی از متون اصلی مسیحیت بر آن نیست. تأکید متکلمان مسیحی با استناد به کتاب مقدس بر معاد و رستاخیز خود شاهد روشنی بر این مدعاست، و بلکه شواهد فراوانی در نفی آن وجود دارد. توضیح اینکه درباره جاودانگی نفس پس از بدن، دست‌کم پنج دیدگاه در میان مسیحیان وجود دارد که بر هر یک از آنها آیاتی از کتاب مقدس شهادت می‌دهد. آن دیدگاه‌ها عبارت است از:

۱. توطن ایمان‌داران در نزد خدا و عذاب وجدان برای دیگران

با مسیح بودن (فیلیپیان ۱: ۲۳) و توطن در نزد خداوند (دوم قرنتیان ۵: ۸ مقایسه شود با آیه ۶) در فردوس بودن با مسیح (لوقا ۲۳: ۴۳)، در بهشت بودن با خدا (دوم قرنتیان ۱۲: ۳ و ۴) به همراه سایر ایمان‌داران، در وضعی بهتر بودن از دنیا تا روز رستاخیز، افرادی که نجات ندارند در وضعی موقتی هستند و دچار عذاب وجدان می‌شوند و در انتظار داوری‌اند.

۲. بهشت برای برخی و برزخ برای دیگران

در الهیات کلیسای کاتولیک روم، اعتقاد بر این است که روح‌های کاملاً پاک به بهشت وارد می‌شوند، ولی بقیه به برزخ می‌روند تا پاک شوند. پس برزخ محلی برای پاک شدن است نه برای آزمایش. ایمان‌داران در برزخ از این رنج می‌برند که موقتاً از شادی‌های بهشت محرومند. شواهدی از کتاب مقدس نیز برای این نظر وجود دارد (ر.ک به: حزقیال ۹: ۱۱، اول قرنتیان ۳: ۱۳-۱۵).

۳. خوابیدن روح

برخی بر آنند که روح با مرگ به حالت خواب و ناآگاهی می‌رود. آنان به برخی از مطالب کتاب مقدس تمسک می‌کنند؛ مثلاً این کتاب در برخی از موارد مرگ را خوابیدن دانسته است (متی ۹: ۲۴، یوحنا ۱۱: ۱۱، تسالونیکیان ۴: ۱۳) و در برخی موارد، مردگان را فاقد آگاهی دانسته است (مزمور ۱۴۶: ۴، جامعه ۵: ۹ و ۶ و ۱۰، اشعیا ۳۸: ۱۸).

۴. معدوم شدن

اشخاص شریر بعد از مرگ کاملاً معدوم می‌شوند. تعابیری مانند مرگ، نابودی و هلاکت از کتاب مقدس به همین معنا است (یوحنا ۳: ۱۶، ۵۱: ۸، رومیان ۹: ۲۲).

۵. غیر فانی بودن مشروط

روح انسان به صورت وجود غیر فانی آفریده نشده است، ولی با ایمان به مسیح غیر فانی می‌شود. این بخششی است از سوی خداوند (برای توضیح بیشتر، ر.ک به: هنری، تیسن، الهیات مسیحی، ترجمه ط. میکائیلان، ص ۳۲۵-۳۲۶).

هرچند همه مسیحیان پیرو یک دیدگاه نیستند، ولی هیچ‌یک از آنها تناسبی با چرخه تناسخی ابدان ندارد؛ به گونه‌ای که جایگزین معاد شود. بلکه همه آنها در نفی چنین دیدگاه‌هایی هم‌نوا هستند. البته برخی از متکلمان با شواهد بیشتری دیدگاه نخست را پذیرفته‌اند. ولی ناگفته پیداست که هیچ شباهتی به نظریه بقای نفس به صورت چرخه تناسخی ابدان ندارد.

در اسلام نیز علاوه بر آیات دال بر معاد، در برخی از روایات، چرخه تناسخ ابدان و جایگزینی نسبت به معاد صریحاً نفی شده است.

آیات مربوط به معاد به قدری زیاد است که ذکر همه آنها در این رساله به درازا می‌انجامد. ولی همین مقدار کافی است که بدانیم کلمه قیامت حدود هفتاد بار در قرآن ذکر شده و حتی می‌توان گفت: حدود یک چهارم آیات قرآن کریم به نوعی به معاد و قیامت مربوط می‌شوند (به عنوان نمونه، ر.ک به: عادیات (۱۰۰)، ۹، آل عمران (۳)، ۱۸۵، سجده (۳۲)، ۱۱ و ۱۰، نساء (۴)، ۸۷، مائده (۵)، ۳۶؛ انعام (۶)، ۱۲، نحل (۱۶)، ۳۲، یس (۳۶)، ۲۶ و ۲۷، غافر (۴۰)، ۴۵ و ۴۶).

به موازات آیات دال بر معاد، روایات زیادی بر ضرورت معاد وجود دارد که ذکر آنها به درازا می‌انجامد. از این رو به چند روایت می‌پردازیم که تناسخ را به سبب انکار معاد ملازم با کفر می‌داند. در برخی منابع روایی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند: «مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ يُكْذَبُ بِالْجَنَّةِ وَ النَّارِ»؛ کسی که به تناسخ باور داشته باشد، به خدای بزرگ کافر شده و بهشت و جهنم را تکذیب کرده است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۵، ۱۳۶، ۲۷۳، ۳۲۰؛ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸، ص ۳۴۱؛ ابن بابویه، ۱۳۷۸، ص ۲۰۲).

روایت دیگری از امام صادق علیه السلام وارد شده که در آن به اعتقادات تناسخیان اشاره می‌کند:

«إِنَّ أَصْحَابَ التَّنَاسُخِ قَدْ خَلَفُوا وَرَاءَهُمْ مِنْهَاجِ الدِّينِ وَرَزَيْنُوا لِأَنْفُسِهِمُ الصَّلَاتِ... وَأَنَّه لَا جَنَّةَ وَلَا نَارَ وَلَا بَعَثَ وَلَا نُشُورَ وَالْقِيَامَةُ عِنْدَهُمْ خُرُوجُ الرُّوحِ مِنْ قَالِبِهِ وَوُلُوجُهُ فِي قَالِبٍ آخَرَ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فِي الْقَالِبِ الْأَوَّلِ أُعِيدَ فِي قَالِبٍ أَفْضَلَ مِنْهُ حُسْنًا فِي أَعْلَى



دَرَجَةِ الدُّنْيَا وَإِنْ كَانَ مُسِينًا أَوْ غَيْرَ عَارِفٍ صَارَ فِي بَعْضِ الدَّوَابِّ الْمُتَعَبَةِ فِي الدُّنْيَا أَوْ هَوَامَّ مُشَوَّهَةِ الْخَلْقَةِ...» (مجلسی، ج ۵۸، ص ۳۳).

هواداران تناسخ به دین پشت‌پا زدند و گمراهی‌ها را برای خود زینت دادند و ... [آنها رو به انکار ضروریات دین آورده و گفته‌اند]: نه بهشتی وجود دارد و نه آتش جهنمی، نه مبعوث شدنی و نه نشوری. قیامت به نظر آنها به این است که روح از قالب بدنی خارج و در قالب دیگر وارد شود. اگر در قالب پیشین انسان نیکوکاری بوده در بدن نیکوتری در بهترین حالت از زندگی دنیوی قرار می‌گیرد و اگر در قالب پیشین انسان بدی بوده یا معرفت نداشته، در بدن حیواناتی قرار می‌گیرد که درد و رنج زیادی می‌کشند یا در بدن حشراتی قرار می‌گیرند که آفرینش عجیب و غریبی دارند... .

از روایات مزبور می‌توان به خوبی استفاده کرد که اگر کسی برای انکار معاد و نفی پاداش و مکافات اخروی به تناسخ اعتقاد داشته باشد و بهشت و جهنم را انکار کرده و آن را جای‌گزین معاد کند، بی‌تردید در زمره کافران قرار می‌گیرد؛ زیرا یکی از ضروریات دین را انکار کرده است.

اندیشمندان اسلامی نیز بر این اساس به انکار تناسخ پرداخته‌اند. در میان متکلمان اسلامی می‌توان به شیخ صدوق، شیخ طوسی، شیخ حر عاملی و علامه مجلسی اشاره کرد. صدوق می‌گوید: «والقول بالتناسخ باطل و من دان بالتناسخ فهو كافر»؛ قول تناسخ باطل است و کسی که به آن نزدیک شود کافر است (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ص ۶۳). شیخ طوسی می‌گوید: «فالرجعة التي يذهب اليها اهل التناسخ فاسدة والقول بها باطل»؛ رجعتی که اهل تناسخ به آن اعتقاد دارند فاسد است و چنین دیدگاهی باطل است (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۴۷).

شیخ حر عاملی تناسخ را محال می‌داند. علامه مجلسی بابتی تحت عنوان "ابطال تناسخ" آورده و به چهار حدیث بر این منظور استدلال کرده و می‌گوید: امری که همه مسلمین بر آن اتفاق نظر دارند، تناسخ به معنای انتقال روح از بدنی به بدن دیگر غیر مثالی است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۳۳۰).

عرفا نیز به هر بهانه‌ای بر تناسخ می‌تازند و از آن فرار می‌کنند (ر.ک به: قیصری رومی، بی جا، ص ۴۶۸، ۴۹۰، ۹۸۲ و ۱۰۵۳). حتی گفتار بسیاری از بزرگان در اعتقاد به تناسخ را بر تناسخ ملکوتی حمل می‌کنند (ر.ک به: سبزواری، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۱۹۹).

فلاسفه اسلامی نیز به‌نوبه خود بر تناسخ شوریده و آن را محال دانسته‌اند که به‌عنوان نمونه می‌توان به فیلسوفان برجسته‌ای چون ابن‌سینا (ر.ک به: طوسی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۵۶؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۲-۴۷) اشاره کرد. فیض کاشانی در انکار تناسخ از سوی اندیشمندان می‌گوید: «و اما التناسخ بمعنى انتقال نفس من بدن الی بدن مابین له منفصل عنه فی هذه النشأة

الدنیایه بآن يموت حيوان و ينتقل نفسه الى حيوان آخر عنصرى أو غير الحيوان فلاريب فى استحالته عند اهل العلم». در میان اهل علم تردیدی در استحاله تناسخ وجود ندارد؛ البته تناسخی که به معنای انتقال نفس در نشأه دنیا از بدنی به بدن دیگر است که از آن جدا است به اینکه حیوانی بمیرد و نفسش به بدن عنصری حیوان دیگر یا بدن عنصری غیر حیوان منتقل شود (فیض کاشانی، بی تا، ص ۷۶-۷۴).

بر این اساس، دین مسیحیت و اسلام در نفی سیر نفس در چرخه تناسخی ابدان به جای معاد هم‌نوا هستند و هیچ شاهد روشنی بر چنین باوری وجود ندارد.

تناسخ نفس از بدن عنصری به مثالی

تاکنون روشن شد که نفوس انسانی پس از مرگ از بدن عنصری رها می‌شوند. این آموزه از مسلمات ادیان توحیدی، به‌ویژه مسیحیت و اسلام است. ولی اینکه پس از مرگ آیا نفس باقی است یا مانند بدن از بین می‌رود و یا اگر باقی است دارای یک بدن مثالی است یا خیر، هم در میان اندیشمندان مسیحی و هم در میان علمای اسلام اختلافاتی وجود دارد. ولی از متون دینی اسلام و مسیحیت شواهدی بر این معنا می‌توان پیدا کرد. این قسم هم مانند تناسخ ملکوتی است که گاهی تحت عنوان تجسم اعمال مورد بررسی قرار می‌گیرد و فعلاً محل بحث ما در این مقاله نیست.

تناسخ در ساختار معاد جسمانی

پیش از ورود به اصل بحث، از این نکته نباید غفلت ورزید که معاد جسمانی در قیامت تنها در صورتی در ساختار تناسخ ملکی نمایان می‌شود که تکلیف دو بحث به‌صورت جدی روشن شود؛ یکی «دو انگاری یا وحدت‌انگاری در ساختار وجودی انسان» و دیگری «جاودانگی یا فناپذیری نفس».

دو انگاری یا وحدت‌انگاری در ساختار وجودی انسان

درباره ساختار وجودی انسان که تحت عنوان مسأله رابطه نفس و بدن طرح می‌شود، دیدگاه‌هایی وجود دارد که در یک دسته‌بندی کلی به دو گونه «دو انگار و یگانه‌انگار» تنوع می‌یابند. دو انگاری^۱ به معنای اعتقاد به دو جوهر نفس (روح) و بدن است؛ هرچند هر دوی آنها مادی باشند. بر این اساس، دو انگاران نیز دو دسته‌اند؛ قائلان به مادیت دو جوهر نفس و بدن، و طرفداران تجرد جوهر نفس در کنار اعتقاد به مادیت جوهر بدن.

1. Dualism.



افلاطون و پیروان او در فلسفه یونان باستان و قرون وسطی و دکارت و شاگردان او (مانند لایب‌نیتس) با ارائه نظریه فعل موقعی^۱ و (مالبرانش) با دیدگاه هماهنگی پیشین^۲ از دو انگارانی هستند که به تجرد نفس و مادیت بدن قائلند. ولی براد و مارکس با ارائه نظریه پدیدار فرعی^۳ و ویلهلم وونت با ارائه نظریه اراده گرایی^۴ و ادوارد تیچنر با طرح نظریه ساخت گرایی^۵، جزو دو انگارانی به حساب می‌آیند که شاهد روشنی بر باور آنها به تجرد نفس نیافته‌ایم.

در برابر دو انگاری، نظریات یگانه‌انگارانه نفس قرار دارد که غالباً نظریات فیزیکالیستی است و نوعی ماتریالیسم پیشرفته است؛ نظریاتی مانند این همانی نوعی^۶ و این همانی مصداقی^۷ (دونالد دیویدسون)، رفتار گرایی^۸ (جان، بی، واتسون)، کارکرد گرایی^۹ (ویلیام جیمز)، مکتب گشتالت^{۱۰} که گروهی با سرپرستی ورتایمر^{۱۱} بنیان‌گذار آن بودند^{۱۲} و مدل کامپیوتری ذهن^{۱۳} که توسط ندبلاک ارائه شده است.

البته یگانه‌انگارانی مانند ملاصدرا و اسپینوزا هم بودند که به دو ساحت مادی و مجرد در وجود انسان باور داشتند. البته ملاصدرا انسان را تنها در حیات دنیوی دو ساحت می‌داند. ولی پس از مرگ

1. Occasionalism.

2. Parallelism.

3. Eiphenomenalism.

۴. (Conscious experience). برای توضیح بیشتر درباره این نظریه ر. ک به: بی. آر. هرگنهان و میتواج آکسون، مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری، ص ۶۷؛ هنریک میزیک و برجینیا استادت سکستون، تاریخچه و مکاتب روان‌شناسی، ترجمه احمد رضوانی، ص ۱۶؛ رابرت ویلیام راندین، نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی، ترجمه یحیی سید محمدی، ص ۷۷؛ حاتمی، محمدرضا، نفس و بدن معمای روان‌شناسی، ص ۶۳-۶۴.

۵. (Edward Tichner/ Structuralism). برای توضیح بیشتر درباره این نظریه ر. ک به: بی. آر. هرگنهان و میتواج آکسون، مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری، ص ۶۸؛ رابرت ویلیام راندین، نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی، ترجمه یحیی سید محمدی، ص ۹۰؛ حاتمی، محمدرضا، نفس و بدن معمای روان‌شناسی در فصل‌نامه معرفت، ش ۸۴، ص ۶۴.

6. Type Identity Tehory. Theorg.

7. Token Identity theory.

8. Behaviorism/ Gohn.B Watson.

۹. Functionalism/ William James. برخی این نظریه با توجه به تفسیری که از آن ارائه کردند، به نظریات دوانگارانه نزدیک‌تر دانسته‌اند. ر. ک به: حاتمی، محمدرضا، نفس و بدن معمای روان‌شناسی، ص ۶۵.

10. Gestalt.

11. Wertheimer.

۱۲. برای توضیح بیشتر در باره این نظریه ر. ک: بی. آر. هرگنهان و میتواج آکسون، مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری، ص ۱۹۶؛ حاتمی، محمد رضا، نفس و بدن معمای روان‌شناسی، ص ۶۶-۶۷.

13. The Computeral moedel of mind.

بعد تجردی‌اش باقی می‌ماند که عمدتاً تنها در حد تجرد مثالی است، ولی در افراد نادری تجرد عقلی هم معنا دارد.

یگانه‌انگاری که انسان را وجودی فیزیکی می‌داند و به وجود نفس و یا روح باور ندارند، اگر به معاد جسمانی باور داشته باشند آن را به معنای اجتماع اجزای بدن می‌دانند و بر این اساس تناسخی در میان نخواهد بود؛ همچنان‌که براساس نظریه وحدت‌گرایان دو ساحتی مانند ملاصدرا که معاد جسمانی را تنها در حد جسم مثالی می‌دانند نیز تناسخ ملکی معنا ندارد.

جاودانگی یا فناپذیری نفس

درباره بقای نفس پس از مرگ نیز گرایش‌هایی وجود دارد. برخی بر آنند که مرگ نفاذ حیات انسانی است؛ به‌گونه‌ای که وجود انسان با مرگ پایان می‌یابد و حیاتی پس از آن نخواهد بود. در مقابل، عمده متکلمان ادیان توحیدی، به‌ویژه اسلام و مسیحیت به تبع نصوص فراوان از آیات قرآن کریم و کتاب مقدس بر آنند که نفس پس از مرگ باقی می‌ماند.

ناگفته پیداست که تا وقتی تکلیف این دو بحث روشن نشود نمی‌توان معاد جسمانی را در ساختار تناسخ ملکی مطرح کرد؛ زیرا تناسخ ملکی تنها زمانی شکل می‌گیرد که:

اولاً نفس غیر از بدن باشد تا با مرگ و نابودی بدن اول، از آن جدا شود و بدن عنصری دیگری تعلق گیرد. البته معاد در ساختار تناسخ ملکی براساس دیدگاه برخی از یگانه‌انگاران هم قابل تصور است؛ دیدگاهی که براساس آن هرچند انسان موجودی یگانه است، ولی نفسی دارد که از دو ساحت ماده و تجرد برخوردار است و پس از مرگ، همین نفس البته با ساحت تجردی‌اش باقی می‌ماند؛ زیرا اگر بدن عنصری دیگری در قیامت شکل بگیرد و نفس به آن تعلق گیرد، باز هم تناسخ ملکی شکل گرفته است.

ولی براساس دیدگاه یگانه‌انگاری که وجود انسان را تک‌ساحتی می‌دانند و همچنین براساس نظریات فیزیکی که وجود نفسی غیر از بدن را انکار می‌کنند، نفسی وجود ندارد که باقی بماند و به بدن دیگری تعلق گیرد.

ثانیاً باید این نفس تا قیامت باقی باشد و با مرگ بدن، نیست نشود؛ زیرا در این صورت از نظر منطقی تناسخ ملکی روی نخواهد داد؛ زیرا نفسی باقی نمی‌ماند تا در قیامت به بدن دیگری تعلق گیرد. ولی اگر به بقای نفس باور داشته باشیم، این مسأله به‌صورت جدی مطرح خواهد شد که معاد جسمانی چگونه است؟ آیا نفس باقی به بدنی تعلق می‌گیرد که از مواد عنصری ساخته می‌شود؛ خواه از همان ذرات و اجزای بدنی باشد که در دنیا همراه نفس بوده و یا بدن دیگری باشد که ماهیت جسم عنصری دارد؟ اگر چنین باشد، دقیقاً مصداق معاد در ساختار تناسخ ملکی است.

با نیم نگاهی به کتاب مقدس و سنت مسیحی و همچنین کتاب و سنت اسلامی، هر دو بحث قابل استنباط است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

در کتاب مقدس مسیحیان (عهدین) با مواردی مواجه می‌شویم که به حیات پس از مرگ اشاره دارد (به عنوان نمونه، ر.ک به: متی، فصل ۸: ۱۲ و فصل ۲۲: ۲۳-۳۲ و فصل ۲۵: ۴۱-۴۶؛ لوقا ۱۶: ۲۱-۳۱). ولی در برخی از آیات از مرگ با عنوان خلاصی جان از بدن یاد می‌کند؛ مثلاً در عهد قدیم چنین آمده است:

«ای یهوه رجوع کن و جانم را خلاصی ده! به رحمت خویش مرا نجات بخش (مزامیر، فصل ۶: ۵). یهوه را همیشه پیش روی خود می‌دارم؛ چون که به دست راست من است جنبش نخواهم خورد. از این رو دلم شادی می‌کند و جلالم به وجد می‌آید و جسد من نیز در اطمینان ساکن خواهد شد؛ زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببیند. طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذت‌ها تا ابد آباد (مزامیر، ۱۶: ۹-۱۲). از این سبب دلم شاد گردید و زبانم به وجود آمد. بلکه جسد من نیز در امید ساکن خواهد بود (۲۷)؛ زیرا نفس مرا در هادیس نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد که قدوس تو فساد را ببیند» (اعمال رسولان، ۲: ۲۷ و ۳۱).

در برخی از موارد به بقای پس از مرگ با ادراک ثواب و عقاب دلالت دارد. یعنی نه تنها نفوس انسانی باقی هستند، بلکه ادراک و فهمشان هم باقی است؛ مانند:

«باری آن فقیر بمرد و فرشتگان او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولت مند نیز مرد و او را دفن کردند. پس چشمان خود را در هادیس گشوده خود را در عذاب یافت و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید. آنگاه به آواز بلند گفت: ای پدر من، ابراهیم! بر من ترحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سرانگشت خود را به آب تر ساخته و زبان مرا خنک سازد؛ زیرا در این نار معذبم. ابراهیم گفت: ای فرزند! به خاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را. لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب (لوقا، ۱۶: ۲۳-۲۶؛ اشعیا، ۱۴: ۹-۱۱ و ۱۵-۱۷؛ مکاشفه، ۱: ۱۸؛ همان، ۲۰: ۱۱-۱۵؛ لوقا، ۱۶: ۱۹-۳۱).

این آیات و بسیاری از آیات دیگر، هم بر جدایی نفس (جان) از بدن (جسد) دلالت دارد و هم بر فناپذیری نفس (جان) پس از مرگ بدن (جسد)؛ حتی به گونه‌ای که هم ثواب الهی را می‌فهمد و هم عذاب الهی را. همین نفس (جان) در قیامت با بدن (جسد) بر می‌خیزد. در کتاب و سنت

اسلامی نیز همین دو مطلب قابل برداشت است که به جهت اختصار تنها به برخی از آیات اشاره می‌کنیم:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمِمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (زمر، ۳۹)، (۴۲)؛

خداست که جانها را در دم مرگ می‌گیرد و آنها هم که نمرده‌اند در خواب می‌گیرد. پس هر یک از جانها که مرگش رسیده باشد، نگه می‌دارد و آن دیگری را به بدنش برمی‌گرداند تا مدتی معین. به درستی که در این جریان آیات‌ها هست برای مردمی که تفکر کنند.

همچنین:

«وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (انعام، ۶)، (۶۰)؛

و اوست کسی که شبانگاه [به هنگام خواب] روح شما را می‌گیرد و آنچه را در روز به دست آورده‌اید می‌داند. سپس شما را در آن بیدار می‌کند تا به اجلی که در قدر او معین است برسد. آنگاه بازگشت شما به سوی اوست و سپس شما را به آنچه انجام داده‌اید، آگاه می‌سازد.

از این دو آیه به خوبی استفاده می‌شود که نفس انسان غیر از بدن انسان است؛ زیرا بدن در هنگام خواب توفی نمی‌شود، ولی نفس توفی می‌شود و معلوم است که نفس غیر از بدن است:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِن لَّا تَشْعُرُونَ» (بقره، ۲)، (۱۵۴)؛

و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نخوانید. بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌دانید».

یا:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران، ۳)، (۱۶۹)؛

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار. بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند».

این آیات به خوبی بر حیات شهدا دلالت دارد؛ به گونه‌ای که ارواح شهدا پس از مرگ بسان ابدان‌شان نیست تا بپوسد و از بین برود. در حالی که اگر روح و نفس انسانی مادی باشد، گرفتار تجزیه و تحولات مادی خواهد شد. پس ارواح شهدا از مجرد برخوردار است. البته روشن است که نمی‌توان از این آیات تنها بقای شهدا را استنباط کرد؛ چون شهید و غیر شهید هر دو دارای نفس و بدنند و زوال بدن ملازم به زوال نفس نیست. تفاوت در این است که شهدا دارای مقام ویژه‌ای هستند که همان مقام تقرب به خدا و در نزد خدا بودن و بهره‌مندی از رزق الهی است که ممکن است در اختیار دیگران قرار نگیرد. علاوه بر اینکه آیات و روایات دیگری هم داریم که حیات برزخی همه انسان‌ها (حتی کفار گرفتار عذاب) در آنها مطرح شده است.

اکنون با عنایت به توجه به این دو بحث، شایسته است که به اصل موضوع، یعنی اصل معاد جسمانی و ساختار آن پرداخته شود. معاد جسمانی نه تنها در اسلام و مسیحیت بلکه در همه ادیان توحیدی، آموزه‌ای مشترک است. مفاد بسیاری از آیات کتاب مقدس و قرآن کریم صریح در این معنا است که معاد، جسمانی و به جسم عنصری است؛ به گونه‌ای که در روز قیامت و رستاخیز، احیای دوباره ابدان شکل می‌گیرد.

معاد جسمانی در مسیحیت

در میان مسیحیان، هم اعتقاد به اصل رستاخیز و معاد وجود دارد و هم معاد جسمانی. یوحنا در دمشق در اثبات بقای نفس در حیاتی دیگر و ضرورت معاد با استناد به عشق انسان به جاودانگی و حکمت و عدالت الهی می‌گوید: خداوند انسان را متفاوت با دیگر موجودات آفریده است. در سرشت آدمی، عشق به جاودانگی موج می‌زند و خدایی که اعمالش حکیمانه است، سرشت انسان را بیهوده این چنین خلق نکرده است. همچنین انسان‌ها از روی اختیار اعمال صالح یا ناشایست انجام می‌دهند. حال اگر حیات دیگری برای حساب‌رسی نباشد، عدل الهی خدشه دار می‌شود (اردستانی، ۱۳۸۲، ص ۱۹۵).

اما در باره معاد جسمانی باید گفت: هر چند در کتاب مقدس به رستاخیز قانونی - که در آن ایمان‌دار با مسیح برخیزانده می‌شود (رومیان، ۴:۶ و ۵:۵؛ افسسیان، ۲:۵ و ۶؛ کولسیان، ۲:۱۲ و ۱۳) - و رستاخیز روحانی - که با تولد تازه یکی است (یوحنا، ۵:۲۴ و ۲۵) - نیز اشاره شده است، ولی یکی دیگر از انواع رستاخیز همان معاد جسمانی است که به رستاخیز بدنی معروف است و شواهد زیادی از آیات کتاب مقدس بر آن دلالت دارد. براساس برخی از آیات، «بدن قیام کرده» آفرینش جدیدی نخواهد بود. بلکه بدنی که کاشته می‌شود، خواهد برخاست (اول قرتیان، ۱۵:۴۳ و ۴۴ و ۵۳ و ۵۴). ولی از طرف دیگر، لزوماً شامل تمام اجزای بدن فعلی نخواهد بود (اول قرتیان، ۱۵:۳۷ و ۳۸). بدن زنده شده با بدن فعلی رابطه‌ای خواهد داشت، بسان گندمی روئیده شده که با بذر دفن شده در خاک

شبهات دارد. همچنان که یک شخص بالغ همان بدنی را دارد که هنگام تولد داشت؛ هرچند تغییرات زیادی در آن ایجاد شده است دارای همان سلول‌ها نمی‌باشد. درباره بدن قیام کرده هم می‌توان گفت همان بدن اولیه است که به شکل دیگری آمده است (برای توضیح بیشتر ر.ک به: هنری، تیسن، الهیات مسیحی، ترجمه ط. میکائیلان، ص ۳۶۵-۳۶۶).

البته در برخی از آیات کتاب مقدس عباراتی وجود دارد که آن بدن با این بدن مادی تفاوت‌هایی دارد؛ مثلاً آن بدن آسمانی است ولی این بدن زمینی، آن بدن فسادناپذیر است و این بدن فسادپذیر، آن بدن روحانی است و این بدن جسمانی. به‌عنوان نمونه، در رساله اول قرتینیان آمده:

«(۳۵) اما شاید کسی پرسد: «مردگان چگونه برمی‌خیزند و با چه نوع بدنی می‌آیند؟ ... آنچه می‌کاری، تا نمیرد زنده نمی‌شود. (۳۷) هنگامی که چیزی می‌کاری، کالبدی را که بعد ظاهر خواهد شد نمی‌کاری، بلکه تنها دانه را می‌کاری؛ خواه گندم خواه و دانه‌های دیگر. (۳۸) اما خدا کالبدی را که خود تعیین کرده است، بدان می‌بخشد و هر نوع دانه را کالبدی مخصوص به خود عطا می‌کند. ... (۴۲) در مورد رستاخیز مردگان ... آنچه کاشته می‌شود، فسادپذیر است و آنچه برمی‌خیزد، فسادناپذیر. (۴۳) در ذلت کاشته می‌شود، در جلال بر می‌خیزد. در ضعف کاشته می‌شود و در قوت بر می‌خیزد (۴۴). بدن طبیعی کاشته می‌شود، بدن روحانی بر می‌خیزد. اگر بدن طبیعی وجود دارد، بدن روحانی نیز وجود دارد ... (۴۹) و همان‌گونه که شکل انسان خاکی را به خود گرفتیم، شکل انسان آسمانی را نیز به خود خواهیم گرفت. (۵۰) ای برادران! مقصودم این است که جسم و خون نمی‌تواند وارث پادشاهی خدا شود و آنچه فسادپذیر است، وارث فسادناپذیری نمی‌تواند شد. (۵۱) ... شیپور به صدا در خواهد آمد و مردگان در فسادناپذیری برخوانند خاست و ما دگرگون خواهیم شد. (۵۳) زیرا این بدن فسادپذیر باید فسادناپذیری را پوشد و این بدن فانی باید به بقا آراسته شود؛ (۵۴) چون این فسادپذیر، فسادناپذیری را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد. آنگاه آن کلام مکتوب به حقیقت خواهد پیوست که می‌گوید: «مرگ در پیروزی فرو بلعیده شده است.» (۵۵) «ای گور، پیروزی تو کجاست و ای مرگ، نیش تو کجا؟» (اول قرتینیان، ۱۵: ۳۵-۵۵).

ممکن است از این بیانات استفاده شود که معاد تنها روحانی است نه جسمانی. ولی ناگفته پیداست که تأکید بر بدن داشتن و اینکه آن بدن از همین بدن کاشته شده در قبر پدید می‌آید، به‌صراحت بر این دلالت دارد که روح به‌همراه بدن خواهد بود؛ هرچند این بدن دقیقاً همین بدن جسمانی زمینی فسادناپذیر نباشد. ولی بالاخره بدنی است برخاسته از همین بدن کاشته‌شده.

معاد جسمانی در اسلام

معاد جسمانی در کتاب و سنت با وضوح تمام مطرح شده است. ولی باین حال از دیرباز کانون نزاع متکلمان و فلاسفه اسلامی بوده است. متکلمان آن را اثبات می‌کردند و هرچند فلاسفه در این باره هم‌نوا نبوده و برخی تنها تعبداً آن را پذیرفته بودند، برخی نیز معنای خاصی از آن اراده می‌کردند؛ مثلاً ملاصدرا که در بسیاری از کتاب‌های خود درباره معاد جسمانی بحث کرده است، یکی از مشکلات آن را مسأله تناسخ می‌داند و بسیار کوشیده است تا راه حلی برای این معضل بیابد. وی با وجود اعتقاد به ضرورت معاد جسمانی، آن را به‌گونه‌ای تفسیر می‌کند که با ادله امتناع تناسخ نیز هماهنگ باشد. از این‌رو معاد جسمانی را به‌صورت جسم مثالی می‌داند.

این راه حل به این معناست که وی به‌خوبی می‌داند که اگر بخواهد به معاد جسمانی با جسم عنصری باور داشته باشد، باید از ادله امتناع تناسخ دست بکشد. درحالی‌که به اعتقاد ایشان، برخی از آنها قابل دفع نیست. بنابراین چاره‌ای جز تقلیل از نظریه معاد جسمانی و پذیرش آن در حد جسم مثالی ندارند. در اینجا تنها به آیاتی که بر معاد جسمانی دلالت دارد اشاره می‌کنیم:

﴿وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ، قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ (یس (۳۶)، ۷۷-۷۸)؛

و درحالی‌که خلقت خود را فراموش کرده، مثالی برای ما می‌زند و می‌گوید: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند، در صورتی که آنها پوسیده‌اند؟ بگو: همان کسی که آنها را برای نخستین بار ایجاد کرده است و او بر همه آفریدگان آگاه است.

در این آیه، سخن از استخوان پوسیده است که جسم عنصری است. اگر معاد جسمانی نباشد، چنین تعبیری درست نیست:

﴿يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ﴾ (معارج ۷۰: ۴۳)؛

روزی که شتابان از قبرها به درآیند، چنان‌که گویی نزد بتان می‌شتابند.

خروج از قبرها درباره بدن مثالی معنای موجهی ندارد. این بدن عنصری است که از قبر خارج می‌شود. در این آیه نیز سخن درباره برخاستن از قبرهاست که از آن به اجداث تعبیر شده است. ظهور این آیه در معاد جسمانی نیز روشن است. با توجه به این دو آیه و آیات دیگر می‌توان گفت معاد جسمانی آموزه‌ای جدی است که به‌صراحت در قرآن کریم به آن اشاره شده است.

ساختار تناسخی معاد جسمانی

واقعیت آن است که معاد جسمانی آن‌گونه که در بسیاری از آیات کتاب مقدس مسیحیان و قرآن

کریم آمده، با واقعیت تناسخ ملکی تنافی ندارد؛ زیرا مفاد بسیاری از آیات کتاب مقدس و قرآن کریم صریح در این معنا است که معاد جسمانی است و در رستاخیز، احیای دوباره ابدان شکل می‌گیرد که ظهور آنها به‌گونه‌ای است امکان هر توجیه و تأویلی را می‌بندد. بر این اساس، نفس انسان در قیامت به بدنی عنصری تعلق می‌گیرد و این دقیقاً یکی از مصادیق تناسخ ملکی است. اکنون می‌توان گفت با توجه به بقای نفس پس از بدن و آموزه معاد جسمانی، تنها تصویری که از معاد جسمانی باقی می‌ماند آن است که نفس (جان) یا با بدنی است که از همان ذرات و اجزای بدنی دنیوی تشکیل می‌شود و یا با بدن دیگری است که جسمانی است؛ هر چند تفاوت‌هایی با بدن دنیوی دارد. در هر صورت دقیقاً مصداق تناسخ ملکی خواهد بود؛ زیرا معنای تناسخ ملکی آن است که نفس جدا شده از بدن، در بدنی قرار گیرد که به‌لحاظ تشخیص، همان بدن سابق نیست. در معاد جسمانی هم همین‌گونه است؛ چون بدن دنیوی تشخیص خود را با مرگ از دست می‌دهد و بدنی که در قیامت آماده می‌شود، حتی اگر از همان ذراتی باشد که از بدن سابق باقی مانده باشد، ولی با این حال به‌لحاظ تشخیص همان بدن دنیوی نیست. پس استقرار نفس در این بدن یعنی تحقق تناسخ ملکی. حتی اگر کسی بگوید از مواد و اجزای همان بدن دنیوی است، باز هم قطعاً تشخیص جدیدی است و بر این اساس، بدن دیگر است و مصداق تناسخ ملکی است.

البته ممکن است کسی ادعا کند که تناسخ ملکی براساس براهین و ادله عقلی متقن محال است. ولی در پاسخ گوئیم: ادله‌ای که درباره محال بودن تناسخ ملکی ارائه شده، به نظر ما یا به‌لحاظ بنا مخدوش است و یا به‌لحاظ مبنا (ر.ک به: یوسفی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۹-۱۷۰).

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

اعتقاد به معاد بدون باور به جاودانگی نفس، تصویر معقولی ندارد؛ هر چند جاودانگی نفس با فرض‌های دیگری غیر از معاد و رستاخیز هم سازگاری دارد. بر این اساس، برخی بر آنند که بقای تناسخی نفس می‌تواند یکی از آن فرض‌های معقول باشد که برخی از پیروان ادیان را بر آن داشته تا به آن گرایش پیدا کرده و حتی آن را در باورهای دینیشان قرار بدهند.

بقای تناسخی نفس دست‌کم سه تصویر دارد:

۱. سیر نفس در چرخه تناسخی ابدان: بر این اساس نفس یک سلسله توالد و تجدید حیات را طی می‌کند و پیاپی از عالمی به عالم دیگر در می‌آید و این ادوار توالد پی‌درپی در یک سلسله بی‌انتهای ابدالدهر ادامه می‌یابد.

در متون اصلی مسیحیت، یعنی کتاب مقدس هیچ نشانه روشنی بر آموزه جاودانگی نفس به‌صورت چرخه تناسخ وجود ندارد؛ زیرا درباره جاودانگی نفس پس از بدن، دست‌کم پنج دیدگاه

در میان مسیحیان وجود دارد که هیچ‌یک از آنها تناسبی با چرخه تناسخی ابدان ندارد؛ به‌گونه‌ای که جایگزین معاد شود. بلکه همه آنها در نفی چنین دیدگاه‌هایی هم‌نوا هستند. در اسلام نیز علاوه بر آیات دال بر معاد، در برخی از روایات چرخه تناسخ ابدان و جای‌گزینی نسبت به معاد صریحاً نفی شده است.

۲. تناسخ نفس از بدن عنصری به مثالی: نفس پس از مرگ در بدنی مثالی قرار می‌گیرد و سیر او در عالم برزخ با بدن مثالی است.

اینکه پس از مرگ، نفس انسانی دارای یک بدن مثالی است یا خیر، هم در میان اندیشمندان مسیحی و هم در میان علمای اسلام اختلافاتی وجود دارد. ولی از متون دینی اسلام و مسیحیت می‌توان شواهدی بر این معنا پیدا کرد.

۳. تناسخ در ساختار معاد جسمانی: نفس همچنان‌که در دنیا با بدن عنصری بوده، در آخرت و رستاخیز نیز بدنی شکل می‌گیرد که نفس انسان در آن بدن قرار می‌گیرد؛ خواه آن بدن از ذرات بدن عنصری دنیوی او ساخته شود و خواه بدن عنصری دیگری که مناسب حیات اخروی است برای او ساخته شود.

در تبیین این تصویر از معاد جسمانی، دوحث خودنمایی می‌کند؛ «دو انگاری یا یگانه‌انگاری در ساختار وجودی انسان» و «جاودانگی یا فناپذیری نفس». در منابع مسیحیت و اسلام ادله روشنی بر هر دو وجود دارد. بر این اساس و با توجه به وجود ادله متقن بر معاد جسمانی، آن‌گونه که در بسیاری از آیات کتاب مقدس مسیحیان و قرآن کریم آمده، معاد جسمانی مزبور با واقعیت تناسخ ملکی تنافی ندارد؛ زیرا مفاد بسیاری از آیات کتاب مقدس و قرآن کریم، صراحت در این معناست که معاد جسمانی است و در رستاخیز، احیای دوباره ابدان شکل می‌گیرد. ظهور آنها نیز به‌گونه‌ای است که امکان هر توجیه و تأویلی را می‌بندد. بر این اساس، نفس انسان در قیامت به بدنی عنصری تعلق می‌گیرد و این دقیقاً یکی از مصادیق تناسخ ملکی است.

کتابنامه

- قرآن کریم.

- عهدین، کتاب مقدس مسیحیان.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق / ۱۳۷۱ش). الاعتقادات من مصنفات الشيخ المفيد. تحقيق عصام عبدالسيد. قم: المؤتمر العالمي بمناسبة الذكرى الالفية لوفاة الشيخ المفيد.

۲. _____ (۱۳۷۸ق). عيون أخبار الرضا عليه السلام، (ج ۱). تهران: انتشارات جهان

۳. افلاطون (۱۳۶۷). دوره کامل آثار افلاطون، (ج ۱). چاپ دوم. ترجمه محمدحسن لطفی از متون آلمانی و فرانسوی. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

۴. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، (ج ۱۲). با تحقیق و تصحیح شیخ محمدتقی ایروانی و سید عبدالرزاق مقرر. قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين.

۵. بردی الاتابکی، جمال الدین ابوالمحاسن یوسف بن تغری (بی تا). النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، (ج ۲). مصر: وزارة الثقافة و الارشاد القومي، دارالکتب.

۶. بستانی، بطرس (بی تا). دائرة المعارف قاموس عام لكل فن و مطلب، (ج ۶). بیروت: دارالمعرفة.

۷. تاراچند (۱۳۷۴). تأثیر اسلام در فرهنگ هند. ترجمه علی پیرنیا و عزالدین عثمانی. تهران: نشر پاژنگ.

۸. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۹). شرح العیون فی شرح العیون. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

۹. سبزواری، ملاهادی (۱۳۶۲). اسرارالحکم. تهران: انتشارات اسلامیه.

۱۰. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم (۱۳۸۲). درآمدی بر الهیات تطبیقی اسلام و مسیحیت. قم: کتاب طه (موسسه فرهنگی طه).

۱۱. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم احمد (۱۳۹۵). الملل و النحل، (ج ۲). بیروت: دارالمعرفة.

۱۲. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰ الف). اسرار الآیات: «تعلیقیه ملاهادی سبزواری». با تصحیح محمد خواجوی. تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.

۱۳. _____ (۱۳۶۰ ب). الشواهد الربوبية: «تعلیقیه ملاهادی سبزواری». چاپ دوم. مشهد: المركز الجامعی للنشر.

۱۴. _____ (۱۳۷۹). الاسفار الاربعة الالهية فی الحكمة المتعالیه، (ج ۹). چاپ دوم. قم: مكتبة المصطفوی.

۱۵. طوسی، محمد بن حسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن (ج ۳). مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیرعاملی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۶. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۷۵). شرح الاشارات و التنبیها (ج ۳). قم: نشر البلاغة.
۱۷. عاملی، شیخ حر، (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة (ج ۲۹). قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۱۸. عثمان بک، کمال د (۱۴۲۳ق). حقایق عن تناسخ الارواح و الحاسة السادسة. بیروت: شركة ابناء الشریف الانصاری، المكتبة العصرية للطباعة و النشر.
۱۹. فیض کاشانی، محمد محسن (بی تا). کلمات مکنونة. تصحیح و تعلیق عزیزالله العطاردی القوجانی. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات فراهانی.
۲۰. فیوجو، تیرادل (۱۴۱۹ق). الموسوعة العربية العالمية، «التعريب» (ج ۷). الطبع الثانيه. الرياض: مؤسسه اعمال الموسوعة للنشر و التوزيع.
۲۱. قیصری رومی، محمد داوود (۱۳۷۵). شرح فصوص الحکم. به کوشش استاد سید جلال الدین آشتیانی، بی جا: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق). بحار الانوار (ج ۷). بیروت: مؤسسه الوفاء.
۲۳. ناس، جان بی (۱۳۷۳). تاریخ جامع ادیان. ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۴. یوسفی، محمدتقی (۱۳۸۸). تناسخ از دیدگاه عقل و وحی. چاپ دوم. قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۵. _____ (۱۳۸۷). تناسخ از دیدگاه شیخ اشراق. مجله علمی پژوهشی معرفت فلسفی. سال پنجم. تابستان ۱۳۸۷، ش ۴. ش مسلسل ۲۰. ص ۸۷-۱۲۷.
26. Edwards, M, J, (2002), Origen against Plato, Cambridg.
London. Russell, B, ,(2001), History of Western Philosophy